

تطور بن مایه «کلاغ» از اسطوره تا فرهنگ عامه

محمد پارسانسب^{1*}، مهسا معنوی²

(تاریخ دریافت: 92/7/13، تاریخ پذیرش: 92/8/8)

چکیده

بن مایه‌ها از مهم‌ترین عناصر قوام‌بخش حکایت‌های سنتی فارسی‌اند که علاوه بر ساختار، جهات معنایی و زیبایی‌شناختی آن‌ها را نیز تقویت می‌کنند. خاستگاه بن مایه‌های داستانی، متعدد و گاه نامشخص است: برخی از آن‌ها از عناصر اسطوره‌ای و بعضی دیگر زاده فرهنگ مردم‌اند؛ تعدادی وجه تاریخی دارند و شماری نیز وجوه دینی و اعتقادی و... بن مایه‌های طی قرن‌ها، هم تغییر کارکرد می‌دهند و هم از حوزه‌ای به حوزه دیگر نقل مکان می‌کنند. یکی از این بن مایه‌های پرکاربرد در فرهنگ ایرانی، «کلاغ» است که به سبب خصیلت‌ها و کارکردهای متنوع و گاه متضادش، پرنده‌ای چندوجهی به‌شمار می‌آید و ردپای او را در اسطوره، دین و فرهنگ عامه می‌توان سراغ گرفت. برای حضور کلاغ در متن‌ها و روایت‌های داستانی، دو خاستگاه مهم می‌توان برشمرد: اساطیری و دینی. این پرنده در خاستگاه اساطیری‌اش با خورشید و روشنایی پیوند دارد، پیام‌آور خدای خورشید است، خوش‌یمن است و نماد عقلانیت و دوراندیشی؛ اما در خاستگاه دینی‌اش، با نخستین داستان‌های دینی، یعنی برادرکشی قابل وارد باورهای مردم و ادبیات شده و جایگاهش به‌عنوان نماد مرگ، گورکنی و تاریکی تثبیت شده است. با این‌همه، این بن مایه در حوزه‌های اسطوره و دین محدود نمانده و

* parsanasab63@yahoo.com

1. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

2. کارشناس ارشد ادبیات انگلیسی، دانشگاه خوارزمی

حضور چشگیر در فرهنگ عامه نیز داشته است. هدف این پژوهش، مطالعه کارکرد بن‌مایه کلاغ و چگونگی تطور آن از اسطوره تا فرهنگ دینی و فرهنگ مردم است. بررسی کارکرد این بن‌مایه از گوناگونی حضور و سیر تطور آن پرده برمی‌دارد و بخشی از تفاوت اسطوره، دین و فرهنگ عامه را به‌نمایش می‌گذارد.

واژه‌های کلیدی: کلاغ، اسطوره، دین، فرهنگ عامه، بن‌مایه، نماد، قصه‌های فارسی.

1. مقدمه

ریشه واژگانی کلمه «موتیف» (بن‌مایه) را فعل لاتین *movere* و اسم *motivus* در قرون وسطا می‌دانند که هر دو به حرکت کردن یا حرکت دادن به سمت جلو، اصرار، انگیزتن و به فعالیت واداشتن اشاره دارند (Seigneur, 1988: xvii; Oxford University,). واژه *motif* (موتیف) در شکل و کاربرد امروزی‌اش، از زبان فرانسه به زبان‌های دیگر وارد شده است (Ibid). اما اصطلاح «موتیف» مربوط به حوزه درون‌مایه‌شناسی¹ است و در حوزه‌های مختلف از جمله نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، دکورسازی، موسیقی، بافندگی، خیاطی و به‌ویژه در شاخه‌های مختلف ادبیات کاربرد دارد (Oxford University, 2006: 695). همین تنوع کاربرد تاحدی از صراحت و دلالت این اصطلاح کاسته و مفاهیم مختلفی به آن بخشیده است (تقوی، 1388: 10).

در این پژوهش، چندوچون حضور اصطلاح بن‌مایه در حوزه ادبیات مورد نظر است که با قدری تسامح، می‌توان آن را برای اسطوره‌ها نیز به‌کار برد؛ هر چند اصطلاح کهن‌الگو یا نماد اسطوره‌ای در آن حوزه رایج‌تر می‌نماید (همان، 16-17). در این نوشتار، بن‌مایه «عنصری ساختاری- معنایی از نوع کنش‌ها، اشخاص، حوادث، مفاهیم، مضامین، اشیاء، نمادها و نشانه‌ها در قصه‌ها و روایت‌ها هستند که بر اثر تکرار و برجستگی، به عنصری تپیک و نمونه‌وار بدل شده است.» (پارسانسب، 1388: 22). این عناصر معمولاً کارکرد معنایی، القایی و روایی متفاوتی در داستان‌ها دارند و اغلب در یک یا چند قصه هم‌زمان یا ناهم‌زمان، یا در آثار داستانی یک عصر یا دوره‌های مختلف، یا در داستان‌های یک قوم یا اقوام متعدد و گاه در گونه‌ای خاص از داستان‌ها حضور می‌یابند (همان، 23).²

مطالعه درباره کلاغ، درحکم یکی از پربسامدترین بن‌مایه‌های داستانی فارسی، به‌واسطه نقش‌های متعدد و گوناگونش در روایت‌های کهن و فرهنگ عامه، بسیار مهم و آشکارکننده نکاتی درباره باورهای مردمان و تغییر یا ثبات آن‌ها در گذر زمان است. هدف اصلی این نوشتار، مطالعه و مقایسه نقش کلاغ در اساطیر و ادیان - به‌ویژه از رهگذر بررسی داستان‌های کهن فارسی - و همچنین در فرهنگ عامه ایرانیان است. از این‌رو، پژوهش حاضر در پی پاسخ این پرسش‌هاست: چرا کلاغ وجهی اسطوره‌ای - داستانی یافته است؟ چرا در میان پرندگان بسیاری که در ادبیات بازنمایی می‌شوند، رنگ و نوع تغذیه کلاغ در شخصیت‌پردازی آن اهمیت فراوان داشته است؟ کلاغ چگونه و به چه دلیل به بن‌مایه (motif) تبدیل شده است؟ بازنمایی شخصیت کلاغ در داستان‌ها چگونه بوده است؟ نقش کلاغ در سیر تاریخی‌اش، از روایت‌های اساطیری به روایت‌های دینی و عامیانه، دستخوش چه تغییراتی شده است؟ برای این منظور، علاوه بر جست‌وجو در منابع نظری، تعدادی از قصه‌های فارسی را درحکم جامعه آماری خویش برگزیده و با نگاهی به دو رویکرد اسطوره‌شناختی و ساختارگرایانه، کلاغ را به‌عنوان بن‌مایه‌ای اسطوره‌ای، دینی و فرهنگی بررسی کرده‌ایم.

2. درآمد

کلاغ، زاغ یا غراب³ پرنده‌ای سیاه و مردارخوار است که عمری بسیار طولانی دارد (ر.ک: یاحقی، 1389: 602). این پرنده از راسته سبک‌بالان بزرگ با متقار دراز و قوی است و از حشرات و جوندگان تغذیه می‌کند (لغت‌نامه دهخدا، ذیل «کلاغ») و به‌سبب تکرار در کارکرد و نقشی که به‌عنوان شخصیت یا نماد در داستان‌ها برعهده دارد، از بن‌مایه‌های مکرر به‌شمار می‌آید. معمولاً هر پرنده‌ای با صفتی خاص توصیف می‌شود؛ ولی کلاغ پرنده‌ای است چندوجهی که با صفات متعدد و گاه متضاد وصف شده است؛ از جمله در فرهنگ مکتوب با صفت‌هایی مانند خبرچینی، بدشگونی، سیاهی، بدخبری، زیرکی، مرده‌خواری، سماجت، دزدی و... و در اساطیر و فرهنگ عامه با صفت‌هایی مثل خوش‌یمنی، پیام‌آوری و... بدیهی است که با محوریت هریک از این صفت‌ها، کلاغ با نقش‌های متفاوت در داستان‌ها و حکایت‌های

گوناگون ظاهر می شود. با توجه به دسته بندی شوالیه از نمادهای جانوری، کلاغ در دسته سوم، یعنی در گروه جانورانی که جنبه نمادین دوگانه‌ای دارند جای می گیرد.

3. کلاغ: بن‌مایه‌ای اسطوره‌ای

در کارکردهای روایی کلاغ، رنگ سیاه او از عناصر مهم و اثرگذار است؛ زیرا در تأویل‌های اسطوره شناختی، «رنگ سیاه، معنای نمادین رمز و راز، ناشناخته‌ها، مرگ، عقل، نیروی شر و اندوه را می‌رساند.» (Guerin, 2005: 185). با توجه به این مقولات، نقش‌های سیاه یا سفید کلاغ را در روایت‌ها می‌توان توجیه کرد.

در آیین‌ها و اسطوره‌های ملت‌های مختلف ردپای کلاغ مشاهده می‌شود. در اسطوره‌های بسیاری از سرزمین‌ها، پرنده‌ای پیام‌آور است و نقش مثبت دارد؛ چنان‌که مطالعات تطبیقی مراسم و باورهای اقوام گوناگون نیز نشان می‌دهد، در نمادگرایی کلاغ جنبه کاملاً منفی وجود ندارد (رک: شوالیه، 1385: 580). برای مثال در اساطیر ایران، هنگامی که حیوان، پرنده، گیاه یا هر عنصر دیگر نماد یکی از خدایان می‌شود؛ مقام، منصب، صفات یا وظایف آن خدا را نیز نشان می‌دهد. گاه نیز حیوان یا پرنده‌ای به دلیل دارا بودن ویژگی‌ها یا وظایفی که خاص او است، در شمار همراهان یک خدا و مورد توجه او قرار می‌گیرد و به دلیل این همراهی و پیوستگی، به تدریج به عنوان نماد یا خود آن خدا پذیرفته می‌شود. بنابر این ارتباط کلاغ با ورونا،⁴ پیوند او با خورشید و روز مسلم می‌شود (جهانگرد، 1390: 83).

کلاغ در میترائیسم، پیام‌آور برگزیده اهورامزداست. آسمان در این آیین، به صورت غاری فرض شده و میترا که مظهر خورشید و روشنایی است، باید با کشتن گاوی که در آن غار مسکن دارد، ستارگان، اشجار و حیوانات و پدیده‌های دیگر جهان را از آن بیرون کشد. اهورامزدا کلاغ را می‌فرستد که راه کشتن گاو را به میترا آموخته و در این امر یاری‌اش دهد. به همین سبب از هفت مرحله میترائیسم، مرحله اول را که اکثریت پیروان را دارد، مرحله کلاغ نام نهاده‌اند (کریستن‌سن، 1383: 126).

به همین دلیل، کسانی که می‌خواستند به آیین میترائیسم درآیند، در مهرابه‌ها در هیئت و پوشش کلاغ درمی‌آمدند و در برخی تشریفات، از صدا و حرکات کلاغ نیز تقلید می‌کردند (رضایی، 1379: 91). ایرانیان کهن نیز به پر کلاغ با احساس ترسی آمیخته به خرافات

می‌نگریستند و می‌پنداشتند که پر این پرنده انسان را حفظ می‌کند و برای او نیکبختی و فره به‌همراه می‌آورد. احتمالاً کلاغی که در تصاویر مهری بناهای تاریخی رومی همراه مهر (میترا) است، دراصل نمادی از خدای پیروزی و برای همراهی یا یاری این خداست (هینلز، 1382: 42). «در آیین مهر ایران باستان، کلاغ بدین سبب که پیام‌آور و نماد خورشید است، پرنده‌ای مقبول به‌شمار می‌آمده.» (همان، 82). در بندهش نیز در دسته مرغان جای داده شده و به‌دلیل مردارخواری و گندزدا بودن مورد پسند قرار گرفته است (عبداللهی، 1381: 816). کلاغ از معدود جانورانی است که نوع خوراک و تغذیه‌اش در کارکردهای روایی و باورهای مردمان بسیار تأثیر داشته است:

چون مردارخوار است، حد واسطی است میان مرگ و زندگی، یعنی جانوری است که میان جانوران گیاه‌خوار (وابسته به کشاورزی و بنابراین به زندگی ازدیدگاه رمز) و جانوران درنده و خونخوار (وابسته به جنگ و بنابراین به مرگ) جای دارد و به عبارت دیگر از گوشت حیوانات تغذیه می‌کند؛ ولی آن‌ها را نمی‌کشد (کازنو، 1377: 188 پانویس).

نزد سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، اسطوره‌هایی رواج دارد که شخصیت اصلی‌شان خدایی بزرگ نیست؛ بلکه حیوانی است که گاه خدایان را به‌خشم می‌آورد و با نیرنگ‌بازی با آنان، به انسان خدمت می‌کند و فنون، آیین‌ها و قواعد اجتماعی را به وی می‌آموزد. در بعضی قبایل، این جانور ظاهر کلاغ دارد و شخصیتی است که قوم‌شناسان آمریکایی او را به‌نام عمومی trickster (حقه‌باز، نیرنگ‌ساز) می‌خوانند. سرخ‌پوستان ساکن کرانه‌های شمالی اقیانوس آرام حکایت می‌کنند که هنگام آفرینش جهان، نور به خانواده‌ای تعلق داشت که از آن به‌دقت محافظت می‌کردند تا کسی به آن دست نیابد. کلاغ خود را به‌صورت غباری درآورد و توانست درون خانه راه یابد، سپس دعوی کرد که فرزند دختر جوان خانواده است؛ به این ترتیب توفیق یافت از پدر خانواده پرتوهای فروزان روشنی بخش را بستاند. آن‌گاه دوباره به‌هیئت پرنده درآمد و همراه با غنیمتش پروازکنان بیرون رفت و نور را به انسان‌ها ارزانی داشت. لوی اشتراوس این قهرمان کلاغ‌شکل سرخ‌پوستان را رمزی می‌داند که تضاد میان مفاهیم زندگی و مرگ را کاهش می‌دهد (همان، 188).

«در فولکلور و اسطوره‌های بومیان آمریکا، کلاغ استاد دگردیسی و تغییر شکل است و بسته به هدفی که دارد، قادر است خود را به هر شکلی - اعم از جاندار یا بی‌جان - درآورد.» (صفاری،

1388: 14). همچنین، «کلاغ نزد یونانیان، بدین سبب که او را قادر به پیشگویی می‌دانستند، مورد پرستش بود و برای آپولو و هرا مقدس به‌شمار می‌رفت.» (هال، 1383: 84).

در اسطوره‌های نورث‌های اسکاندیناوی و شمال اروپا، این پرنده در رأس هرم خلقت و بلافاصله پس از «اودین» قرار دارد. اودین خدای مقتدر و توانایی است که یک چشمش را به‌خاطر نوشیدن از چشمه دانش از دست داده، در اکثر آثار با دو کلاغ که بر شانه‌اش نشسته‌اند، تصویر شده است. این دو کلاغ که «هوش» و «حافظه» نام دارند، در طول روز گرد جهان می‌گردند و غروب نزد اودین بازگشته و مشاهدات خود را گزارش می‌دهند (Hamilton, 1996: 455).

در چین، کلاغ نماد حق‌شناسی از والدین و در ژاپن، نشانه عشق خانوادگی است و به پیک الهی نیز معروف است (شوالیه، 1385: 580 / 4 - 585). کلاغ در افسانه‌های ژاپنی و روایت‌های تائویی، به رنگ قرمز یا طلایی است، سه پا دارد و در خورشید ساکن است و نماد آن به‌شمار می‌رود. پیوستگی این پرنده با خورشید در فرهنگ عامه ژاپن، آن را به نماد یانگ تبدیل کرده و تصویری مقبول به آن بخشیده است (هال، 1383: 84). سرانجام، تعداد پاهای کلاغ در آیین تائو، با توجه به این نکته توجیه می‌شود که عدد سه نماد نور، آگاهی روحانی و وحدت است (Guerin, 2005: 187).

4. کلاغ: بن‌مایه‌ای دینی

پیشینه «مردارخواری» کلاغ که در روایت‌ها و باورهای مردمان بارها تکرار شده، به نخستین حضورش در انجیل بازبسته است و با داستان نوح ارتباط دارد: «هنگام طوفان نوح، زمانی که آب کم شد و کشتی نوح بر کوه فرود آمد، نوح زاغ را فرستاد که برود و ببیند چقدر آب در زمین مانده است. زاغ رفت و چون مرداری یافت، به خوردن آن مشغول شد و بازنگشت.» (عتیق نیشابوری، 1380: 1048 / 2 - 1060؛ برگزیده تفسیر طبری، 1364: 727 / 3 - 737; Browning, 2004: 321).

در روایت‌های مرتبط با عمر طولانی کلاغ آمده است: «خضر و الیاس مشک‌ی از آب حیات به شاخه‌ای از "خرگ" آویخته بوده، می‌آوردند. کلاغی تشنه بر مشک نوک زد؛ مشک سوراخ شد و آب بر شاخه "خرگ" ریخت. از این رو، درخت "خرگ" همیشه سبز و عمر کلاغ

طولانی است. «(اسدیان، 1372: 43). کلاغ در داستان قرآنی «ابراهیم^(ع) و مرغان» نیز حضور دارد و یکی از چهار پرنده (کرکس، طاووس، کلاغ و کبوتر) است که ابراهیم^(ع) به امر خداوند آن‌ها را تکه‌تکه می‌کند تا بازآفرینی و رستاخیزشان را ببیند. طبری دلیل امر الهی در گرفتن و کشتن کلاغ را حریم بودن آن می‌داند (برگزیده تفسیر طبری، 1364).⁵ کلاغ در بندهش پرنده مقبولی است؛ اما در *اوستا* آمده است: «گوشت کلاغ را به سبب آنکه تنش همه آلوده است و برای جسد خوردن آفریده شده، نباید خورد.» (بهار، 1362: 98). هرچند در کتاب *عهد عتیق کلاغ* به دلیل مردارخوار بودنش ناپاک و آلوده شمرده شده، در همان کتاب ذکر شده که به فرمان خداوند برای ایلیا در بیابان نان و گوشت می‌آورد (Knowles, 2006: 596) و مانند نمادی از نجات خداوندی، او را از مرگ می‌رهاند؛ چنان‌که در سفر آفرینش (7/8) نیز نماد هوشیاری است (شوالیه، 1385: 4/585). کلاغ در این نقش بعدها به متون صوفیه نیز راه یافت؛ برای نمونه در حکایت دیدار ابراهیم خواص با اعرابی واصلی که خداوند هر روز به واسطه کلاغی قرصی نان برای او می‌فرستد (هزار حکایت صوفیان، 1389: 1/656)، یا در قصه‌ای دیگر مالک دینار زاغی را می‌بیند که از سوی غیب، مأمور نجات جان مسافر گرفتاری است، یا روایت ابن‌بزار از قصه کلاغی که به امر الهی، برای شیخ صفی و مهمانان او خرگوشی شکار می‌کند (ابن‌بزار، 1376: 1186). «نجات‌بخشی» از نقش‌های استثنایی کلاغ است که در متون صوفیه برای نخستین بار ظاهر می‌شود؛ با این حال کلاغ در برخی دیگر از قصه‌های صوفیانه، همچنان نقش منفی دارد و مصداق بارزش، قصه کلاغی است که برای رابعه کعب خوشه خرمایی می‌آورد و چون رابعه در حلال بودن آن تردید دارد، از خوردن آن اجتناب می‌کند و به‌طور غیرمستقیم بر دزدی کلاغ صحنه می‌گذارد (پند پیران، 1357: 117-118؛ عوفی، 1382: 221-224).

سابقه حضور کلاغ در اسطوره‌های دینی نیز به داستان هابیل و قابیل می‌رسد: «چون قابیل هابیل را بکشت، جنازه برادر را بر دوش کشید و نمی‌دانست چگونه پنهانش کند، دو غراب آمدند، یکی دیگری را بکشت و در خاک پنهان کرد.» (قرآن کریم، مائده/31). قابیل با دیدن این صحنه، هابیل را به همین شکل دفن کرد. این روایت کهن کلاغ را در ارتباط تنگاتنگ با نقش گورکنی قرار می‌دهد؛ چنان‌که امروزه نخست همین ویژگی گورکنی او به ذهن می‌رسد. مولانا در یکی از حکایت‌های *مثنوی* با عنایت به همین قصه، زاغ را مظهر «نفس اماره» و هدایتگر قابیل به سوی گورستان گمراهی و هلاک وصف می‌کند:

عقل مازاغ است نور خاصگان
عقل زاغ استاد گور مردگان
جان که او دنباله زاغان پرد
زاغ او را سوی گورستان برد
همین مدو اندر پی نفسِ چو زاغ
کو به گورستان برد نه سوی باغ
(مولوی، 1375: 4 / 1310 - 1312)

5. کلاغ: بن‌مایه‌ای ادبی و فرهنگی

در این بخش، چگونگی حضور کلاغ را در ادبیات فارسی با تکیه بر قصه‌های کهن و همچنین مطالعه ادبیات عامیانه اعم از باورها، کنایات و ضرب‌المثل‌ها، بررسی می‌کنیم. در روایت‌های فارسی، کلاغ از یک سو با روشنایی و خورشید و از سوی دیگر با تاریکی و شب ارتباط دارد. همین ارتباط دوسویه با روشنایی و تاریکی کلاغ را در نقش‌های سیاه یا سفید داستان‌ها و روایت‌های تمثیلی ظاهر می‌کند. برای مثال، در حکایت «بومان و زاغان» از *کلیله و دمنه* (منشی، 1361: 191 - 237)، زاغ پرنده روز و روشنایی است که در برابر بوف، پرنده شب و نماد ماه‌پرستی، قرار دارد. *حملة زاغان و پیروزی آن‌ها بر بوف‌ها* نیز نماد پیروزی روز بر شب است (جهانگرد، 1390: 84). از دیدگاهی دیگر، در داستان‌های فارسی کلاغ اغلب دو کارکرد نمادین و تمثیلی دارد: در جنبه نمادین، به واسطه رنگ، صوت و ظاهرش در تقابل با کبوتر یا بلبل خوش‌الحان و همچنین در تقابل با روز و خورشید تصویر شده؛ از این رو تجلی صفات نکوهیده و نماد شومی است. در شماری از حکایت‌ها به دلیل سکونت در ویرانه‌ها نماد ویرانی است؛⁶ برای مثال در حکایتی از *مخزن الاسرار* (نظامی، 1335: 131)، موبدی هندی به باغی می‌رود که زیبایی گل‌ها و سبزه‌هایش چشم را خیره می‌کند. مدتی بعد که از آنجا می‌گذرد، باغ را خشک می‌یابد و جز زاغ و زغن در آن نمی‌بیند. موبد با مقایسه این دو حالت، عبرت می‌گیرد که هر آبادی رو به ویرانی می‌رود. در وجه تمثیلی، این پرنده در داستان‌های تعلیمی ظاهر می‌شود. در این روایت‌ها، کلاغ چند کارکرد محدود دارد که با بررسی ساختار و ریخت‌شناسی رخدادها آن‌ها نتیجه می‌گیریم که در متون کهن ادبی، پرنده‌ای ناخوشایند تلقی شده است. در بیشتر حکایت‌های تمثیلی که اغلب با تأثیرپذیری آشکار از روایت‌های حکمی -

اسلامی و با مضمون نهی و انذار از زشتی و بدی و امر به درستی و نیکی شکل گرفته‌اند، کارکردی تعلیمی دارند:

محور حوادث را دشمنی و عداوت ذاتی یا عارضی بین شخصیت‌ها تشکیل می‌دهد و آنچه ممکن است در یک رابطه خصمانه اتفاق بیفتد، در قالب اعمال مشخصی بروز می‌کند. وقتی موجودی ضعیف با قوی‌تر از خود روبه‌رو می‌شود، اغلب به مکر متوسل می‌گردد و خود مکر هم در قالب اعمال معینی مانند دروغ گفتن، به طمع افکندن، ترساندن از قوی‌تر و... نشان داده می‌شود (تقوی، 1376: 129).

مضمون این روایت‌ها اغلب مسائلی است که میان عالم انسانی و حیوانی مشترک‌اند؛ مانند حرص، نیاز، رابطه ضعیف و قوی و... و هدف آن‌ها، بیش از اخلاق فردی، تأکید بر اخلاق اجتماعی است (همان، 138). در این حکایت‌ها به‌طور کلی، کلاغ چند نقش تمثیلی دارد: مردارخواری، جاسوسی و خبرچینی، زیرکی، بدطینتی، نادانی در مشاوره، طمع‌کاری و بلاهت. در ادامه به تفصیل به این بحث می‌پردازیم.

کلاغ علاوه‌بر تقابل وجودی با بلبل و صدای خوش آن، به‌سبب نوع تغذیه‌اش (مردارخواری) در تقابل با بلبل زیبا- که پیام‌آور بهار و نماد عشق است- معرفی می‌شود (Ferber, 2007: 138)؛ به همین دلیل نماد مرگ و تاریکی هم به‌شمار می‌آید. برپایه حکایتی در دیوان ادیب بیضاوی کاشانی (130: 1327-131)، کلاغ و بلبلی را در قفس‌های جدا نگهداری می‌کنند. بلبل به‌سبب طبیعت لطیف و ظریفش شرایط سخت را تاب نمی‌آورد و می‌میرد؛ ولی کلاغ جان‌سخت در قفس به زندگی ادامه می‌دهد.⁷ در این نوع حکایت‌ها، «کلاغ تمثیلی از آدمیان دنیاپرست و شهوت‌طلب است، چون عمر طولانی دارد و از مردار تغذیه می‌کند»⁸ (خیریه، 1385: 103). در ریاض‌المحبین کلاغی به مرداری در باغ منقار می‌زند و به بلبل می‌گوید: «چرا این قدر از عشق گل فریاد می‌زنی؟ از محبت او که لقمه‌ای نصیب نمی‌شود». بلبل می‌گوید: «ای مردارخوار، اگر به خوردن مردار عادت کنم دیگر از شیرینی محبت برخوردار نمی‌شوم» (هدایت، 1270: 22-23). افزون‌بر این، کلاغ پرنده‌ای شکارگر نیست⁹ و خوراکش بقایای شکار دیگر جانوران یا اجساد است؛ ازاین‌رو در روایت‌های داستانی نقشی فرودست ایفا می‌کند که خوراکش از بقایای شکار جانوران قدرتمند است و برای این منظور، از نیرنگ و دسیسه نیز روگردان نیست. با تمرکز بر نوع تغذیه، رنگ و صوت

کلاغ، این توصیف‌ها او را فاقد ویژگی‌های خوشایند به تصویر می‌کشد. تقابل بلبل با کلاغ، تقابل عارفان کامل و دنیاپرستان را نیز به شیوه‌ای نمادین بیان می‌کند. در حکایت‌های عرفانی، «بلبل به سبب داشتن جمیع کمالات، تمثیلی از عارفان است.» (خیریه، 1385: 47). کلاغ در قصه «هدهد و سلیمان» از دفتر اول *مثنوی معنوی* «تمثیل منکران کشف و شهود، و هدهد، سمبل معتقدان است.» (همان، 105). به علاوه، در بیشتر روایت‌ها بلبل در حال تسبیح و ثنای پروردگار جهان، به نغمه‌سرایی و غزل‌خوانی مشغول است؛ در حالی که نخستین ردپای کلاغ در ادبیات، در داستان قابیل - که جنازه برادر را به دوش می‌کشد - دیده می‌شود و در فضای مرگ، گورکنی، خیانت و برادرکشی به تصویر درمی‌آید.

کلاغ در نقش جاسوسی و خبرچینی، بر شاخه درخت یا در حال پرواز مشاهده می‌شود.¹⁰ او که از فراز شاهد رخدادهاست، به طور مستقیم در رویدادها دخالت نمی‌کند و با جثه ریزش قادر به راه یافتن به هر جایی است. این پرنده اغلب نماینده طبقه فرودست جامعه است که به علت خصلت‌های نکوهیده‌ای مانند جاسوسی و دسیسه‌چینی - که همراه با کنش‌های زیرکانه تصویر می‌شود - قادر شده به طبقه فرادست حاکم راه یابد و نقش عامل و کارگزار حيله گر را ایفا کند. در حکایتی از *مرزبان‌نامه* (سعدالدین وراوی، 1367: 559-647)، عاقبت دسیسه‌چینی و جاسوسی کلاغ که برای ترفیع جایگاه خرس نزد شیر (شاه) می‌کوشد، نافرجام تصویر شده است. هدف این نوع حکایت‌ها، نهی از امور ناپسند و غیراخلاقی است.

شخصیت‌پردازی کلاغ در پاره‌ای از حکایت‌ها، مانند «گرگ و شغال» در *کلیله و دمنه* (منشی، 1367: 107)، توأم با حيله‌گری، فریب‌کاری و بدطینتی است. در این حکایت، کلاغ حيله گر در تقابل با شتر مظلوم که نماد رعیت ستم‌کش است، قرار دارد. کلاغ و گرگ و شغال با هدف قدرت‌طلبی و سوءاستفاده از مظلومیت شتر، هم‌داستان می‌شوند و شیر را علیه شتر برمی‌انگیزند و باعث کشته شدن شتر می‌شوند. در حکایتی از *فرائدالسلوک* (سجاسی، 1386: 266-270)، کبوتر نامه‌بر خلیفه بغداد هنگام بازگشت از خراسان، در هجوم برف و سرما راه گم می‌کند و از کلاغی نشان راه می‌پرسد. کلاغ بدذات که با شاهین دوستی دارد، کبوتر را به آشنائه شاهین هدایت می‌کند. در پاره‌ای از روایت‌ها، کلاغ‌ها به صورت فرودست‌های بدذات، اشغالگر و فریب‌کار ظاهر شده‌اند که در تقابل با بازهای توانگری قرار گرفته‌اند که دانا و زیرک‌اند و قدرت را به دست دارند (فراهی، 1373: 398-400). مضمون این حکایت‌ها تثبیت

قدرت حاکمان چاره‌گر و سرکوب نیروهای فرودستی است که با درآویختن به مکر، قصد برکشیدن خود به طبقه اجتماعی فراتر را دارند.

در برخی دیگر از داستان‌ها، کلاغ نقش پرنده‌ای را دارد که به سرنوشت اعتراض می‌کند؛ زیرا از شکل و شمایلش ناراضی است و قصد تغییر آن را دارد؛ هرچند تلاش‌هایش ثمربخش نیست و حتی گاه زیان‌بار است. برای مثال، در حکایتی از *کلیله و دمنه* (منشی، 1361: 344) با تقلید از راه رفتن کبک، در حکایتی از *حکایات دلپسند* (غلام محمد مهدی، بی‌تا: 39) با به‌خود بستن پر طاووس و در حکایتی از *بهارستان جامی* (1390: 117-118) با انتساب پره‌های زیبای طاووس به خود، سعی دارد کمبودهایش را جبران کند.¹¹ چنین داستان‌هایی با تأکید بر سرنوشت محتوم، دخالت نکردن در امور خلقت و رضایت در برابر قضا را سفارش می‌کنند.¹² حتی در مواردی، کلاغ به‌سبب حسادت در کار دیگران دخالت می‌کند و فتنه‌ها می‌انگیزد. نقش او در قصه «سلیمان و هدهد»¹³ از این گونه است و دقیقاً در موقعیتی که سلیمان نبی هدهد را می‌نوازد و او را «تیکورفیق» خطاب می‌کند، از سر فتنه‌گری می‌گوید:

زاغ چون بشنود آمد از حسد با سلیمان گفت: کو کثر گفت و بد
از ادب نبود به پیش شه، مقال خاصه خود لافِ دروغین و محال

(مولوی، 1375: 1/ 1221-1222)

نادانی در مشاوره نقش دیگری است که به کلاغ نسبت داده می‌شود. کلاغ به دلیل حسادت، کوته‌بینی و جاه‌طلبی، قادر نیست درست بیندیشد و در نقش مشاور، سبب نابودی و خسران می‌شود. در داستان «بومان و زاغان» (منشی، 1361: 201)، وقتی در جایگاه مشاور پرنده‌گان قرار می‌گیرد، به سبب بدخواهی و کوته‌نگری‌اش، دشمنی‌گی دیرین بومان بر زاغان را برمی‌انگیزد و جنگی خونین برپا می‌کند (نیز ر.ک: فراهی، 1373: 389-393).

گاهی نادانی و ساده‌لوحی کلاغ درون‌مایه داستانی است. بی‌تردید، این مضمون از فرهنگ غرب به ادبیات فارسی راه یافته است: روباهی کلاغی را بر درختی می‌بیند درحالی که قطعه پنیری در دهان گرفته است. روباه به قصد ربودن پنیر، به مجیز‌گویی از کلاغ می‌پردازد و می‌گوید: «اگر با این ظاهر زیبا، آواز خوش هم داشته باشی، بسیار جالب خواهد بود». کلاغ متکبرانه دهان می‌گشاید و روباه پنیر را از او می‌رباید (ر.ک: غلام محمد مهدی، بی‌تا: 75؛

ایرج میرزا، 1353: 153).¹⁴

بنابراین، کلاغ در حکایت‌های کهن فارسی کارکردهای محدودی دارد که در بیشتر موارد، به نقش یاریگر شر و نیروی ظالم خلاصه می‌شود که با حیله‌گری اسباب توطئه و خیانت فراهم می‌آورد. بیشتر حوادث در این حکایت‌ها با نزاع و درگیری همراه است. کشتن و خوردن، ربودن، غصب کردن جای دیگران، جدال بر سر طعمه (و گاه غصب مقام)، کمین کردن، گرفتار شدن، فریب دادن و... محور اغلب روایت‌هاست که به تناسب شخصیت‌های حیوانی، از آن‌ها سخن گفته می‌شود و رخدادهای اصلی و فرعی داستان را شکل می‌دهند (ر.ک: تقوی، 1376: 131). شخصیت کلاغ در جایگاه ضد قهرمان در داستان‌های کهن فارسی، متأثر از ساختار حکایت (جامعه) است که در تقابل با قدرتمندان (شیر، گرگ، شغال و...) و گاهی فرودستان (کبوتر، شتر و الاغ) ایفای نقش می‌کند. واکاوی ایدئولوژی نهفته در متن روایت‌ها نشان می‌دهد جامعه و نهادهای قدرت برای تثبیت موقعیت و حاکمیت خود، با ایجاد تقابل میان نیک و شر، فرد شریر را شکست می‌دهند و مجازات می‌کنند و به این ترتیب، اهداف تأدیب و تهدید گروه‌های دیگر نیز به‌طور غیرمستقیم پی گرفته می‌شود.

در اندکی از حکایت‌های سنتی، کلاغ در نقش شخصیتی خردمند و چاره‌گر ظاهر می‌شود که با عقل و درایت گزند را از خود دور می‌کند؛ حال آنکه پرنده دیگر (بوتیمار) از این هنر بی‌بهره است (همدانی، 1391: 145).

موتیف کلاغ به داستان‌های معاصر نیز راه یافته است. در این روایت‌ها، کلاغ نقش مثبت خود را در قالب یاریگر نیک ایفا می‌کند و کارکردی متفاوت با کارکردهای سنتی خود در روایت‌ها و حکایت‌های پندآموز و حکمی دارد.¹⁵

6. کلاغ: بن‌مایه‌ای پربسامد در فرهنگ مردم

حضور و نقش کلاغ در فرهنگ عامه و ادبیات شفاهی بسیار چشمگیر است.¹⁶ به‌گفته فولکلورشناسان، قصه‌های مردمی اغلب بی‌نویسنده‌اند و به مکان و زمان مشخصی تعلق ندارند. خالق این قصه‌ها روح جمعی مردمان است (امیرقاسمی، 1391: 6) و این قصه‌ها «به قصه‌های مکتوب و قصه‌های شفاهی و ملفوظ طبقه‌بندی می‌شوند.» (محجوب، 1391: 52). پیش‌تر، قصه‌های مکتوبی را که با نقشمندی و محوریت کلاغ شکل گرفته‌اند، بررسی کردیم. در

فرهنگ و ادب عامه، کلاغ بیشتر در قالب باورها، کنایه‌ها و ضرب‌المثل‌ها¹⁷ نقش‌آفرینی کرده و به‌صورت شفاهی سینه‌به‌سینه منتقل شده است. ضرب‌المثل‌ها اعتقادات و باورهای جمعی مردمان یک قوم و فرهنگ را بیان می‌کند که اغلب برای هدایت افراد به‌سوی کارهای نیک و برحذر داشتن آن‌ها از امور نکوهیده شکل گرفته‌اند.

هرچند در ادبیات عامیانه ایران کلاغ اغلب به خبرچینی شهره است و ضرب‌المثل «یک کلاغ چهل کلاغ کردن» ناظر بر همین صفت او است، مردم بر این باورند که قارقار کلاغ از چیزی خبر می‌دهد؛ بنابراین به امید آنکه خبری خوش به آن‌ها برسد، مقداری گندم یا جو جلوی کلاغ می‌ریزند و این شعر را زمزمه می‌کنند: «خوش خبری یه بار دیگه؛ بدخبری جایی دیگه» و معتقدند اگر کلاغ روی دیوار کسی آواز بخواند، به صاحب خانه خبری خوش می‌رسد.¹⁸ همچنین، مردم نواحی مختلف ایران قارقار کلاغ را نشانه رسیدن باران و رحمت الهی (مشایخی، 1380: 262) و آمدن کلاغ به خانه و نشستش بر حیاط را نشانه برکت و فراوانی و نعمت می‌دانند. در ضرب‌المثل‌های فارسی، خصلت پیش‌گویی و غیب‌دانی کلاغ نیز برجسته است؛ برای مثال «کلاغ که صبح زود غارغار کند، خبر از راه دور می‌رسد و یا مسافر می‌آید. در این هنگام باید بگویند: خوش خبر باشی.» (هدایت، 1312: 93). براساس همین ویژگی غیب‌گویی و پیش‌گویی، کلاغ در داستان‌ها نقش قصه‌گویی را برعهده دارد و در پایان داستان‌های کودکانه گفته می‌شود: «قصه ما به سر رسید، کلاغه به خونش نرسید.» در آیین‌ها و باورهای گیلکی، شنیدن صدای کلاغ روی درخت خانه را برای صاحب خانه خوش‌یمن می‌دانند (پابنده، 1353: 276) و مردم سیرجان خطاب به کلاغ می‌گویند: «خیره خبر، بالت رنگین، چنگت شیرین.» (بختیاری، 1378: 485). عبارت «ریخته شدن فضله کلاغ روی دست کسی» هم کنایه از به‌دست افتادن زر سفید و دسترسی آسان به پول و ثروت است (ثروت، 1379). ذیل «تعبیر». در باور عامه، اگر بر سر راه شکارچی کلاغی بخواند، اعتقاد بر این است که شکارچی با دست پر از شکار برمی‌گردد (افشار سیستانی، 1366: 241). این پرنده علاوه‌بر نقش‌های مثبت در فرهنگ عامه، نقش‌های منفی نیز دارد؛ از جمله گفته می‌شود: «اگر کلاغ‌ها در شب به‌صورت دسته‌جمعی قارقار کنند، برای شاه خوب نیست و شاه می‌میرد.» (صداقت‌کیش، 1362: 188) و در برخی مناطق ایران با شنیدن صدای قارقار کلاغ، صدقه می‌دهند و اگر سفری در پیش دارند، آن را به تعویق می‌اندازند. درباره دلنشین نبودن صوت

کلاغ هم کنایاتی شکل گرفته است؛ برای نمونه در میان مردم گیلان کنایه‌ای برای بیهودگی و بی‌معنایی سخن رایج است: «به کلاغ گفتند: حرف بزن. گفت: قارقار» و در مازندران گفته می‌شود: «اسب که مُرد عین خیالمان نیست، قارقار کلاغ ما را کشت». علاقه کلاغ به ربودن اشیاء درخشان نیز سبب شکل‌گیری کنایاتی شده است؛ برای مثال «خداوند کلاغ نیست که چشم‌ها را دربیورد» (ضرب‌المثل قشقایی). در فرهنگ عامه، خوراک کلاغ نیز مورد توجه بسیار است: «کسی که راهنمایش کلاغ باشد، روزی‌اش نجاست است» یا «کسی که وزیرش کلاغ باشد، نوکش در نجس است». در وجه نمادین، کلاغ پیام‌آور زمستان و فصل سرماست؛ چنان‌که ضرب‌المثلی ترکمنی می‌گوید: «با یک کلاغ زمستان نمی‌آید». کلاغ در مقایسه با پرندگان دیگری که با زندگی روزمره انسان پیوند نزدیک دارند، پرنده مقاومی است که شرایط سخت را تاب می‌آورد. این خصلت کلاغ نیز در ضرب‌المثل «کلاغ هم آنجا پر نمی‌زند» تجلی یافته است (ذوالفقاری، 1388: ذیل «کلاغ») یا «کلاغ هم در این روستا نمی‌تواند بچه به دنیا بیاورد» (همان‌جا) کنایه از نهایت دشواری زیستن در یک محیط است.

از مطالعه کنایه‌ها و مثل‌های شکل‌گرفته درباره این پرنده نتیجه می‌گیریم عامل اصلی نقش‌دهنده به کلاغ، تجربه زیستی و روزمره مردمان با این پرنده است؛ به این ترتیب که شکل ظاهری، کنش‌های غالب و صوت او، عناصر اصلی روایت‌های مرتبط با کلاغ هستند. در کنایه‌هایی که کلاغ نماد مرگ و نابودی است، خاستگاه دینی کلاغ که به روایت برادرکشی قایبل ارجاع دارد، نقش‌آفرین است. با این‌همه، هرچند روایت‌ها و آموزه‌های دینی در فرهنگ عامه و باورهای مردمی نفوذ کرده و تأثیر بسزایی بر اذهان داشته است، مجموع ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌هایی که درباره کلاغ شکل گرفته، با خصیصه پیش‌گویی و غیب‌دانی این پرنده ارتباط دارد که به او صبغه روشن و مثبت داده و یادآور نقش مثبتش در اساطیر است.

7. نتیجه

کلاغ در میان پرندگان به‌سبب داشتن ویژگی‌های گوناگون و گاه متضاد، پرنده‌ای چندوجهی است. در اساطیر، پرنده‌ای مقبول است و نقش یاریگر خدایان و گاه پیام‌آور آنان را برعهده دارد و واسطه‌ای میان خدایان و انسان است. در روایت‌های دینی، از جهان خدایان جدا شده و

براساس تجربه زیستی انسان در طبیعت و با درنظر داشتن سود و اهمیتش برای انسان، در قالب روایت‌ها و داستان‌های تعلیمی ظاهر شده است. در فرهنگ عامه و باورهای مردمان نیز، حضور کلاغ در جهان واقع و محیط زندگی انسان بازنمایی شده است.

در متن‌ها و روایت‌ها، این پرنده دو خاستگاه مهم دارد: خاستگاه اساطیری و دینی. در خاستگاه اساطیری، این پرنده با خورشید و روشنایی ارتباط دارد و پیام‌آور خدای خورشید، خوش‌یمن و نماد عقلانیت و دوراندیشی است. اما در خاستگاه دینی، کلاغ با نخستین داستان‌های دینی، یعنی برادرکشی قابیل و سرپیچی از فرمان خداوند به باورها و ادبیات راه یافته و جایگاهش به‌عنوان نماد گمراهی، مرگ، گورکنی و تاریکی تثبیت شده است. در کتاب *عهد عتیق، انجیل و قرآن کریم* و سپس در روایت‌ها و حکایت‌های برگرفته از متون دینی، این پرنده زشت و ناخوشایند دانسته شده است. در ساختار روایی فابل‌ها و تمثیل‌هایی که با مضمون تعلیم و نهی از اعمال زشت شکل می‌گیرند، کلاغ وجه منفی تقابل نیک و شر را شکل می‌دهد و به‌طور کلی، در کارکردهای محدود داستانی‌اش در نقش شر یا یاریگر شر ظاهر می‌شود؛ به این دلیل که بشر در سیر تکاملی ذهنش و گذار از دوره اساطیری به دوره دینی، جایگاه حیوانات را دیگر به‌عنوان عناصری که در آفرینش کائنات قدرت لایزال داشته‌اند، تبیین نمی‌کند؛ بلکه با توجه به تجربه زیستی خود با آن موجودات و با درنظر داشتن شکل و کنش‌هایشان در طبیعت، آن‌ها را در آثار ادبی به‌کار می‌گیرد.

در فرهنگ عامه، ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها و باورهای مردمی، کلاغ اغلب نقشی مثبت دارد که یادآور خوش‌یمنی، خوش‌خبری، بلندی عمر و غیب‌دانی است. به‌نظر می‌رسد باوجود تأثیرپذیری زیاد فرهنگ عامه از متون دینی، این پرنده - که در تاریخ نقش‌های متغیری داشته - در باور مردمان همچنان خاستگاه اساطیری‌اش را حفظ کرده است.

پی‌نوشت‌ها

1. thematology

2. برای تفصیل مطلب ر.ک: پارسانسب، 1388: 7-40؛ تقوی و دهقان، 1388: 7-32؛

سمیعی، 1386: 49-59؛ دهقان و تقوی، 1390: 91-115.

3. Raven در عبری به‌معنای سیاه است.

4. Varuna از خدایان آریایی است که با خورشید و روشنایی ارتباط دارد و پاسدار قانون و فرمان‌روای جهان است (ر.ک: ایونس، 1381: 17).
5. «گویند حکمت در گرفتن این چهار مرغ تهدید و ترساندن ابراهیم بود. آنکه گفت طاووس را بگیر، از بهر آنکه طاووس مرغی آراسته و بازیست است؛ یعنی که نگر به زینت این جهان غره نشوی. گفت کرکس را بگیر، از بهر آنکه کرکس دراز عمر باشد و عاقبت باید از این جهان بروی. گفت کبوتر را بگیر، از بهر آنکه کبوتر نهمت بسیار دارد. گفت نگر در این جهان به نهمت مشغول نباشی که آخر پشیمانی خوری.» (برگزیده تفسیر طبری، 1364).
6. از باورهای خرافی عرب‌ها که در نثر و نظم فارسی راه یافته، این است که غراب‌البین شوم و نشانه فراق و جدایی بوده است و «به سبب این نسبت گفته‌اند عرب چون از موضعی کوچ می‌کرد، زاغان بدان سوی روی می‌نهادند و اجتماع می‌کردند تا از مانده طعام آنان و نیز سرگین چهارپایانشان دانه برچینند و نیز زاغان چون ایشان را به برکندن چادرهای خویش مشغول می‌دیدند، از رغبتی که برچیدن آن فضالات داشتند، در انتظار کوچ کردن آنان و فرود آمدن بر اطلال و دمن ایشان بانگ و فریاد سر می‌دادند. بدین هنگام بود که عرب می‌گفت: غراب‌البین نعیق برزد و هم از اینجا بود که بدان فال بد می‌زد و تطیر می‌کرد تا بدان غایت که هیچ را از آن شوم‌تر و نامبارک‌تر نمی‌پنداشت و در شامت بدان مثل می‌زد و می‌گفت: فلان آشام من غراب‌البین.» (شمیسا، 1377: ذیل «زاغ»).
7. سعدی در گلستان می‌گوید: نه عجب گر فرورود نفسش / عندهایی غراب هم قفسش.
8. «مناظره عقاب و زاغ» پرویز ناتل خانلری ناظر بر این نکته است. در این شعر، چنان‌که غلامحسین یوسفی می‌گوید: «عقاب بر سر دوراهی قرار گرفته: یک‌سو عمر دراز است و خوگر شدن با گندزار و تن درد دادن به گندخوارگی و در برابر آن، اکتفا به همان عمر کوتاه طبیعی است و پرواز بر افلاک و آزادی و آزادگی. همچنین صحنه‌ای که شاعر از عشرت‌گاه زاغ توصیف می‌کند، منظره‌ای است دل‌آزار و درحقیقت، نمودگاری از خواست‌های منش‌های فرومایه.» (1374: 684). در این شعر دو راه عرضه شده پیش عقاب و تعارض آن‌ها با یکدیگر اهمیت دارد که رمزی است از تضاد ابدی خوبی و بدی، زیبایی و زشتی، روشنایی و تاریکی، فضیلت و رذیلت (همان، 688).
9. کلاغ فقط موش و جوندگان دیگر را شکار می‌کند (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «کلاغ»).

10. به جست‌وجوی تو بس سرکشیدم از در و دیوار / سزد که منصب جاسوسی از کلاغ تو گیرم / ر.ک: محمدحسین شهریار، دیوان شهریار، ج 1 (تهران: نگاه، 1376)، ص 178.
11. این مضمون در داستانی با عنوان "The Raven in Barrowed Feathers" (کلاغی با پره‌های عاریتی) در طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌های آرنه و تامپسون با کد J951.2, Cf. J1062.1 ثبت شده است.
12. سعادت ازلی را به کسب نتوان یافت / که زاغ از خورش استخوان هما نشود / ر.ک: دیوان کلیم به نقل از رحیم عقیقی، مثل‌ها و حکمت‌ها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری (تهران: سروش، 1371).
13. درباره‌ی تحلیل و ریشه‌شناسی این قصه ر.ک: پارسانسب، 1390: 31-54.
14. این حکایت در طبقه‌بندی بین‌المللی قصه‌های آرنه و تامپسون با عنوان «کلاغی با قالب پنیر به دهان» با کد بین‌المللی K334.1, Cf. A 242. 2,6 ضبط شده است.
15. برای مثال در *اولدوز و کلاغ‌ها* نوشته‌ی صمد بهرنگی، کلاغ‌ها نماد مبارزانی‌اند که با جور و استبداد حاکم (زن‌بابا) مقابله می‌کنند و افراد ستم‌دیده (اولدوز) را از شهر پر از جور می‌رهانند و به شهر کلاغ‌ها می‌برند که آرمان‌شهری سرشار از موهبت‌هاست. در این داستان، کلاغ نقش یاریگر نیک و شخصیت مثبت داستان را برعهده دارد که برخلاف حکایت‌های کهن و باور عامه، از سرزمین صلح‌آمیز و پرنعمت آمده و پیام دوستی و مهربانی کلاغ‌ها را با خود دارد؛ از این رو کارکردی متفاوت با کارکرد سنتی و معمولش دارد. *پسری که کلاغ شد* نوشته‌ی محمدکاظم مزینانی، رمانی برای نوجوانان است که داستان تکامل و تفرد پسری را بازگو می‌کند که کلاغ شده است: «دل او روشن و شفاف بود؛ مثل آسمانی که در آن پرواز می‌کرد. نگاهش پاک و عمیق بود؛ مانند دریایی که از آن گذشته بود؛ آرزوهایش بلند و باشکوه بود؛ همچون کوهستانی که در پیش‌رو داشت.» (مزینانی، 1388: 101). در این داستان، جنبه‌ی نمادین و دوگانه‌ی کلاغ زمینه‌های شباهت آن را با انسان - که بالقوه نیک یا شر است - ایجاد می‌کند. در این داستان، دنیای کلاغ‌ها مانند دنیای انسان‌ها سرشار از دوگانگی‌ها و تضاد میان نیک و شر تصویر می‌شود. پسرک با درآمدن به قالب کلاغ و درپیش گرفتن سیر و سلوک، نماد خورشیدی کلاغ را احیا می‌کند.

شهر هشتم اثر محمد قاسم زاده داستانی بلند است که حکایت طی طریق مرغان به سوی قلۀ قاف و سیمرخ منطق الطیر عطار را از نگاهی متفاوت و به صورت نقیضه روایت می‌کند. در این داستان، کلاغ پرندهٔ عاقل و حسابگری است که در کنار هدهد و عقاب، نقش راهبری دسته‌ای انبوه از مرغان و وظیفهٔ نظم و سامان‌دهی به پرواز و حرکت به سوی قاف را برعهده دارد. این داستان در تقابل با داستان های سنتی - که کلاغ را در تقابل با بلبل، قمری و کبوتر قرار داده و آن را زشت و ناخوشایند و مطرود دانسته‌اند - کلاغ را در جایگاه قدرتمندی، عقلمندی، راهنمایی و عاقبت‌اندیشی، و بلبل و کبوتر را در جایگاه ضعف نشانده است و رسیدن به قاف و سیمرخ را از قول او روایت کرده است.

16. در فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی، بیش از 360 فقره مَثَل دربارهٔ کلاغ ضبط شده که خود، گواه حضور پررنگ او در فرهنگ مردم ایران‌زمین است. البته، در این آمار مثل‌های مرتبط با زاغ، غراب و سایر عناصر مرتبط موردنظر نبوده است.

17. در بررسی ضرب‌المثل‌های مرتبط با کلاغ، فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی محل رجوع و مبنای کار بوده است.

18. فال‌ها گرفته‌اند/ مردمان از صدای غارغار او/ زیر این کبودآسمان/ این یکی سه غار ازو شنیده، گفته: «خیر!»/ وان دگر دو غار و گفته: «شر!» این یکیش خواند، مژدهٔ بزرگ/ وان یکیش، دشمن بشر/ ر.ک: محمدرضا شفیعی کدکنی، هزارهٔ دوم آهوی کوهی (تهران: سخن، 1388)، ص 102.

منابع

- ادیب بیضاوی کاشانی (1327). دیوان ادیب بیضاوی کاشانی. تهران: چاپخانهٔ سپهر.
- ابن‌بزاز، توکل بن اسماعیل (1376). صفوة الصفا. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. چ 2. تهران: نشر زریاب.
- استوری، جان (1389). مطالعات فرهنگی دربارهٔ فرهنگ عامه. ترجمهٔ حسین پاینده. تهران: آگاه.
- اسدیان، محمد (1372). گوشه‌ای از باورها و دانش عامه در قشم. تهران: کتاب کادوس.
- افشار سیستانی، ایرج (1366). نگاهی به ایلام. تهران: نشر هنر.

- امیرقاسمی، مینو (1391). *درباره قصه‌های اسطوره‌ای*. تهران: نشر مرکز.
- ایرج میرزا (1353). *دیوان ایرج میرزا*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. ج 3. تهران: اندیشه.
- ایزدپناه، حمید (1343). *فرهنگ لری*. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ایونس، ورونیکا (1381). *اساطیر هند*. ترجمه محمدحسین باجلان. تهران: اساطیر.
- بختیاری، علی اکبر (1378). *سیرجان در آئینه زمان*. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- برگزیده *تفسیر طبری* (1364). به کوشش ناصر امیری. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد (1362). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: توس.
- بهرنگی، صمد (1359). *قصه‌های بهرنگ*. تهران: دنیا.
- پارسانسب، محمد (1390). «مآخذشناسی تحلیلی حکایاتی از مثنوی». *مطالعات عرفانی*. ش 14. صص 31-54.
- _____ (1388). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها و کارکردها». *فصلنامه نقد ادبی*. س 2. ش 5. صص 7-40.
- *پند پیران* (1357). تصحیح جلال متینی. مشهد: بنیاد فرهنگ ایران.
- پاینده، محمود (1353). *آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تقوی، محمد (1376). *حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی*. تهران: روزنه.
- تقوی، محمد و الهام دهقان (1388). «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟». *فصلنامه نقد ادبی*. س 2. ش 8. صص 7-32.
- ثروت، منصور (1379). *فرهنگ کنایات*. تهران: سخن.
- جامی، عبدالرحمن (1337). *خردنامه اسکندری*. تصحیح مدرس گیلانی. ج 2. تهران: نشر سعدی.
- _____ (1367). *بهارستان*. تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطلاعات.
- جهانگرد، فرانک (1390). «نمادشناسی حکایت "بوف و زاغ" کلیله و دمنه برپایه اساطیر ایران و هند». *بوستان ادب*. س 3. ش 1. صص 75-97.
- خیریه، بهروز (1385). *نقش حیوانات در داستان‌های مثنوی معنوی*. تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب.

- دهخدا، علی اکبر (1377). لغت نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذوالفقاری، حسن (1388). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های فارسی. ج 2. تهران: معین.
- رضایی، عبدالعظیم (1379). اصل و نسب و دین‌های ایرانیان باستان. تهران: دُر.
- سجاسی، شمس (1386). فرائد السلوک. تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی. تهران: نشر پازنگ.
- سعدالدین وراوینی (1367). مرزبان‌نامه. تصحیح محمد روشن. ج 2. تهران: نشر نو.
- سمیعی، احمد (1386). «مضمون مایه غالب و نماد». نامه فرهنگستان. س 9. ش 2 (34). صص 49-59.
- شمیسا، سیروس (1377). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان (1385). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضائلی. تهران: جیحون.
- صداقت‌کیش، جمشید (1362). «فرهنگ مردم آبا». فروهر. ش 18. صص 535-540.
- صفاری، عباس (1388). کلاغ‌نامه، از اسطوره تا واقعیت. تهران: مروارید.
- عبداللهی، منیژه (1381). فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی. ج 2. تهران: پژوهنده.
- عتیق نیشابوری، ابوبکر (1380). تفسیر سورابادی. تصحیح سعیدی سیرجانی. ج 1. تهران: فرهنگ نشر نو.
- عوفی، سدیدالدین محمد (1382). جوامع‌الحکایات و لوازم‌الروایات. به کوشش جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
- غلام محمد مهدی [واصف مدرسی] (بی تا). حکایات دلپسند. به اهتمام محمد قمرالدین بن حاجی شیخ محمد یعقوب. گانپور. کلکته: مطبعه قیومی.
- فراهی، میرزابرخوردار (1373). داستان‌های محبوب‌القلوب. تصحیح علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قاسم‌زاده، محمد (1380). شهر هشتم. تهران: کاروان.
- کازنوو، ژان (1377). در جهان اسطوره‌شناسی. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز.
- کریستن سن، آرتور (1383). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- گرانت، مایکل (1390). فرهنگ اساطیر کلاسیک یونان و روم. تهران: نشر ماهی.

- محجوب، محمدجعفر (1387). *ادبیات عامیانه ایران*. تهران: نشر چشمه.
- مزینانی، محمدکاظم (1388). *پسری که کلاغ شد*. تهران: سوره مهر.
- مشایخی، حبیب‌الله (1380). *نگاهی همه‌سویه به تنکابن*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- منشی، نصرالله (1361). *کلیله و دمنه*. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (1375). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: توس.
- *هزار حکایت صوفیان* (1389). تصحیح حامد خاتمی‌پور. ج 2. تهران: سخن.
- نظامی، الیاس بن یوسف (1335). *مخزن‌الاسرار*. تصحیح وحید دستگردی. ج 2. تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- هال، جیمز (1383). *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.
- هدایت، رضاقلی‌خان (1270). *ریاض‌المحبین*. چاپ سنگی، 321 صفحه.
- هدایت، صادق (1312). *نیرنگستان*. تهران: جاویدان.
- هینلز، جان (1382). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر (1389). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها*. تهران: فرهنگ معاصر.
- یوسفی، غلامحسین (1374). *چشمه روشن، دیداری با شاعران*. تهران: علمی.
- Browning, W.R.E. (2004). *Oxford Dictionary of The Bible*. New York: Oxford University Press.
- Ferber, Michael (2007). *A Dictionary of Literary Symbols*. New York: Cambridge U.P.
- Guerin, Wilfred (2005). *A Handbook of Critical Approaches to Literature*. Oxford: Oxford University Press.
- Hamilton, Edith (1998). *Mythology*. New York: Back Bay Books.
- Knowles, Elizabeth (2006). *Oxford Dictionary of Phrase and Fable*. New York: Oxford University Press.

- Seigneuret, Jean-Charles (1988). *Dictionary of Literary Criticism*. Delhi: IVY Publishing House.
- Oxford University (2006). *The Oxford English Dictionary*. Oxford University Press.
- Uther, Hans-Jorg. *The Types of International Folktales*. Helsinki. (2004).

Archive of SID